United Nations
Educational, Scientific and
Cultural Organization

United Nations
Educational, Scientific and
Cultural Organization

کمیسیون ملی
یونسکو- ایران

Iranian National
Commission for
UNESCO

سخنی با دوستداران مجله پیام یونسکو

پیام یونسکو بیش از نیم قرن پیش با این هدف انتشار یافت که دریچه‌ای به روی خوانندگانش گشوده شود و آنان بتوانند به افق‌های جهانی گسترده و گوناگون بنگرند. پیام یونسکو پایگاهی برای طرح مسائل مشترک جهان و اندیشه‌های نوین در زمینه‌های آموزشی، علمی و فرهنگی بوده است.

انتشار پیام یونسکو به ۲۷ زبان در سراسر جهان، از یک سو باعث ارتباط و آشنایی کشورهای مختلف با یکدیگر، و از سویی دیگر پایگاهی برای معرفی یونسکو و فعالیت‌های آن به ملت‌ها و کشورهای دنیاست؛ از این رو انتشار منظم و به موقع آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اما متأسفانه طی سال‌های اخیر به دلایل گوناگون در ایران منتشر نشده است.

واحد انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در تلاش است برای دوستداران پیام یونسکو و دسترسی آسان آنان به این مجله، شماره‌های به‌جا مانده و شماره‌های جدید آن را به صورت الکترونیکی منتشر کند.

کمیسیون ملی یونسکو امیدوار است با انتشار مجدد این مجله، موضوعات و دیدگاه های جدیدی را در برابر علاقه‌مندان و خوانندگان آن بگذارد.

بدیهی است مقالات بیانگر عقاید نویسندگان است و منعکس کننده نظریات کمیسیون ملی یونسکو - ایران نیست.

محمدرضا سعیدآبادی
دبیرکل

پیام یونسکو

سال چهلم، شماره ۴۰۷ (شماره اول، ۲۰۰۸)
ترجمه و انتشار: اردیبهشت ۱۳۹۱

این شماره: اهمیت زبان ها

- آب کوبیدن در هاون یا سرمایه‌گذاری روی آینده
- زبانی عجیب، بیایید آن را نهنگ بنامیم
- زبان و مهاجرت: دوزبانه بودن یک ارزش است
- اسرار ماچاج جویه کالاوایا
- سرگذشت زبان آینو
- قرقیزی: زبانی رو به ظهور
- معمای هندی
- کانون، هیوبرت ریوز
- نقطه ی عطف، شاهزاده دکتر
- شرکا

Flickr/Liz Henry ©

اهمیت زبان‌ها

استاندال، نویسندهٔ فرانسوی گفته است: «زبان نخستین سند نبوغ یک ملت است.» برای یک فرد همه چیز اعم از سوادآموزی، یادگیری، همگرایی اجتماعی و جزو آن از طریق زبان انتقال می‌یابد. زبان تشکیل‌دهندهٔ هویت ملی، فرهنگی و گاه مذهبی افراد است. زبان یکی از ویژگی‌های اساسی انسان است. با این وصف طبق برآورد کارشناسان، بیش از نیمی از ۷۰۰۰ زبان زندهٔ دنیا ظرف دهه‌های آینده در معرض نابودی قرار خواهند گرفت، زیرا جایگاهی در حکومت، آموزش و رسانه‌های گروهی ندارند. به همین دلیل، سازمان ملل متحد، ۲۰۰۸ را سال بین‌المللی زبان‌ها اعلام کرد. مجلهٔ پیام، نخستین شمارهٔ سال ۲۰۰۸ خود را به زبان‌ها اختصاص داده است.

رانکا بیجلجاک بابیچ، متخصص روان‌شناسی زبان که صرب ـ فرانسوی است، زبان را هم دلمشغولی بزرگی برای نویسندگانی چون بوبکر بوریس دیوپ و ژان پورتانت که ــ شادان و درعین حال دردمند ــ از زبانی به زبان دیگر می‌کوچند، و هم «روادید» برای مهاجرانی که ناگزیر باید در جامعه‌ای جدید ادغام شوند، می‌داند. اسپوجمای زریاب، داستان‌نویس افغانی در تکمیل این باور می‌گوید: «جدایی ناگهانی یک فرد از محیط زبانی و فرهنگی‌اش تصویر درختی را به ذهن من متبادر می‌کند که در یک روز مناسب آن را قطع کرده‌اند تا آن را در نقطه‌ای دیگر بکارند».

حفظ دانش و مهارت‌ها نیز عمیقاً با زبان‌های محلی و بومی در پیوند است. یکی از مصداق‌های این ادعا، ماچاج جویایه، «زبان رمزی» کالاوایا، عطّارهای بولیویایی است که کارمن بئاتریس لوزا یکی از محققان مؤسسهٔ طب سنتی بولیوی در لاپاز آن را روایت کرده است. خوشبختانه نمونهٔ دیگر، زبان قوم آینو در ژاپن است که کائوری تاهارا مورخ آینوتبار، وضعیت رو به احتضار آن را وصف کرده است.

در حالی که برخی از زبان‌ها رو به نابودی‌اند، برخی دیگر در حال ظهور هستند. بیشتر زبان‌های رو به ظهور، زبان‌هایی قدیمی‌اند که به تازگی خود را در حیات اجتماعی نشان می‌دهند. نمونه‌هایی از این زبان‌ها را می‌توان در جمهوریهای شوروی پیشین مشاهده کرد. همکار ما، کاتیا مارکلووا به همین مناسبت مطالبی را در مورد زبان قرقیزی برایتان بازگو می‌کند.

سرانجام، آموزش نقشی عمده در حفظ یا توسعهٔ زبان‌ها ایفا می‌کند، آپاسامی موروگایان زبان‌شناس هندی به بررسی رابطهٔ بین زبان و مدرسه که در هند– سرزمینی با بیش از ۱۶۵۰ زبان و یک میلیون مؤسسهٔ آموزشی– از پیچیدگی عجیب برخوردار است، می‌پردازد.

آب کوبیدن در هاون یا سرمایه‌گذاری روی آینده؟

بوبکر بوریس دیوپ، داستان‌نویس سنگالی پس از انتشار آثار فراوان به زبان فرانسه تصمیم گرفت که به زبان وولوف بنویسد. برای ملتی فقیر و چندزبانه که متکی به سنت‌های شفاهی است، کتاب در ردهٔ نخست اهمیت قرار ندارد، اما شمار نویسندگان آفریقایی که به زبان‌های ملی خود می‌نویسند، رو به فزونی نهاده است.

مصاحبه‌گر: یاسمینا شویوا

شما پس از انتشار چندین کتاب به زبان فرانسه تصمیم گرفتید به زبان وولوف که زبان مادری‌تان است بنویسید، علت این کار چیست؟

درواقع، زبان من همواره در درون من حضور داشته است. مشکل من فقط این بود که قادر نبودم به زبان خودم بنویسم. زبان فرانسه مرا «منحرف» کرده بود. من هر روز به وولوف سخن می‌گفتم، اما آن را به تمامی در اختیار نداشتم.

سپس قضیهٔ روآندا پیش آمد. گروهی از نویسندگان– که من نیز عضو آن گروه بودم پس از کشتار جمعی سال ۱۹۹۸ در چارچوب برنامهٔ «روآندا: نوشتن وظیفه‌ای در قبال حافظه» به رواندا رفتند. من به خود گفتم این واقعیت که ما اجازه داده‌ایم طی سه ماه هر روز ۱۰۰۰۰ روآندایی کشته شوند و هیچ‌کس هیچ کاری نکرده است، موجب سرافکندگی آفریقاست ...

در آن لحظه، یک میل نیرومندتری برای نوشتن به زبان مادری‌ام احساس کردم و این میل به امری ضروری تبدیل شد. البته ابتدا خیلی سخت بود ... می‌ترسیدم که یک داستان فرانسوی را به زبان وولوف بنویسم. بایستی با خودم می‌جنگیدم، اما دیوپ‌ها سرسخت‌اند! سپس صداهایی شنیدم، صداهایی که از گذشته می‌آمد و نوشتن بسیار آسان شد. مطمئنم که اولین داستانم به وولوف، با نام «دومی گولو» (میمون مادهٔ جوان) بهترین اثر من است.

پس آیا نوشتن به زبان وولوف هم اقدامی سیاسی است؟

بله،کاملاً. برگردیم به عنوان رمان من، میمون مادهٔ جوان. میمون چیست؟ تقلید از دیگری. بخشی که به بهترین وجه گویای پیام کتاب است، بخشی است که در آن آئینه‌ای بزرگ در میان ناکجاآباد قرار دارد. دو گوریل در مقابل آئینه می‌ایستند و تصویر خودشان را در آن می‌بینند. آنها با تصویر خودشان شروع به جنگیدن می‌کنند و در نتیجهٔ برخورد با آئینه زخمی می‌شوند و می‌میرند، آنچه بیزاری از دیگری می‌دانیم درواقع بیزاری از خویشتن است. باید بتوانیم تصویر خود را در آئینه تحمل کنیم و هویتمان را بپذیریم. این روزها سرگرم ترجمهٔ این رمان به زبان فرانسه هستم و در سپتامبر ۲۰۰۸ در فرانسه منتشر خواهد شد.

چرا نخواستید این کتاب را به زبان فرانسه در سنگال منتشر کنید؟

زیرا امروزه ناشران سنگالی کتاب‌ها را فقط به زبان‌های ملی منتشر می‌کنند. البته این خبر خوبی است ... هر چند آنها دارند نفس نفس می‌زنند! آنها با عشق کار می‌کنند، اما با مشکلات فراوانی نیز روبه‌رو هستند. امکاناتی برای توزیع نیست و یکسره متضرر می‌شوند ... البته دولت گاه کمکی می‌کند. برای نمونه، پس از اینکه چاپ اول کتاب «دومی گولو» با شمارگان ۳۰۰۰ نسخه تمام شد، ادارهٔ کتاب و مطالعه هزینهٔ چاپ دوم آن را تأمین کرد. علاوه بر پاپیروس که ناشر من است، «سازمان سنگالی کمک به توسعه» (OSAD) نیز فعالیت‌های چشمگیری دارد. ناشران ARED نیز زحمت زیادی می‌کشند، اما تخصص آنها در عرصهٔ تحقیقات و آموزش برای توسعه است.

تعداد خوانندگان شما به زبان وولوف چقدر است؟

اگر این سؤال را از خودم پرسیده بودم، هرگز نوشتن را شروع نمی‌کردم! درحقیقت، بسیاری از مردم منطقه‌ای که من از آنجا می‌آیم نه خواندن می‌دانند و نه کتاب می‌خرند، بلکه آنها اولویت‌های دیگری دارند که عبارت‌اند از: سلامتی فرزندانشان، تأمین غذای خانواده‌شان و ... یک پدیدهٔ دیگر را نیز نباید دست‌کم گرفت؛ مبنی بر اینکه ثروتمندانی که در جوامع فقیر زندگی می‌کنند بیشتر ترجیح می‌دهند خودروی گران‌قیمت بخرند تا کتاب، زیرا ازکتاب نمی‌توان برای نمایش دادن در انظار استفاده کرد.

باید این وضعیت را پذیرفت و چشم به آینده ای دور داشت. مدتی طول خواهد کشید تا کتاب‌هایی که امروزه به زبان‌های آفریقایی نوشته می‌شوند محبوبیت پیدا کنند، اما بالاخره جای خود را باز خواهند کرد. تا سی سال پیش، به جز موارد معدودی، ادبیات به زبان‌های ملی وجود نداشت. امروزه وضعیت برعکس است، به طوری که صدها کتاب به زبان‌های وولوف و پولار منتشر شده و تعداد این نوع کتاب‌ها از کتاب‌های فرانسه‌زبان پیشی گرفته است.

در سنگال دو سازمان مربوط به نویسندگان وجود دارد، یکی متعلق به نویسندگان فرانسه‌زبان و دیگری متعلق به نویسندگانی است که به زبان‌های ملی می‌نویسند. تعداد گروه دوم بسیار بیشتر است اما مطرح نیستند، زیرا ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن زبان فرانسه اعتبار می‌آورد.

آیا فکر می‌کنید که در میان سنگالی‌های مهاجر هم بتوانید خوانندگانی بیابید؟

بسیار زیاد. البته نسل‌های جوان‌تر این مهاجران علی‌رغم اینکه به زبان‌های مادری‌شان سخن می‌گویند، اما خواندن یا نوشتن آنها را بلد نیستند. به همین دلیل بود که من به فکر برپایی کلاس آموزش زبان وولوف برای فرزندان مهاجران سنگالی در فرانسه افتادم. ابتدا والدین هیچ نفعی در اینکه فرزندانشان زبان مادریشان را فرا گیرند نمی‌دیدند، اما جوانان اشتیاق بسیار نشان دادند. این کلاس روز ۲۵ فوریه در بوردو شروع می‌شود، این کاری است که ابتدا عجیب به نظر می‌رسد، اما اگر موفقیت‌آمیز باشد، باعث افتخار بسیاری برای من خواهد بود.

غالباً وقتی که از پایتختی آفریقایی به پایتختی دیگر در این قاره سفر می‌کنیم، باید توقفی هم در یک پایتخت اروپایی داشته باشیم. آیا در جهان ادبیات آفریقایی نیز چنین است؟

چقدر زیبا بود اگر می‌توانستم آثار نگوگی واتیونگو، نویسندهٔ کنیایی را مستقیماً و بدون وساطت انگلیس و فرانسه به زبان وولوف ترجمه کنم ... تا جایی که من اطلاع دارم تقریباً هیچ اثری از یک زبان آفریقایی به زبان آفریقایی دیگری ترجمه نشده است. رمانِ من دومی گولو به پولار ترجمه شده است؛ اما چه کسی آن را به سواحیلی ترجمه خواهد کرد؟ آیا باید دو سه قرن صبر کنیم؟ نه ضرورتاً، اما متأسفانه من از همین امر نگرانم.

می‌دانید، قدرت‌های استعماری آفریقا را در سال ۱۸۸۵ در برلین تقسیم‌بندی کردند. آفریقایی‌ها به زبان‌های استعماری با یکدیگر سخن می‌گویند. من برای شوخی در این باره با اشاره به دیوار برلین در دوران جنگ سرد، آن را «دیوار برلین» می‌نامم. این دیواری نامرئی اما وحشتناک است، این دیوار کشورهای انگلیسی، فرانسوی و پرتغالی زبان در جنوب صحرای افریقا را از یکدیگر جدا کرده است.

من با موسی کوناته، نویسندهٔ مالیایی و مدیر جشنوارهٔ فرانسه‌زبان «مسافران شگفت‌انگیز» در مالی چند بار در خصوص برگزاری گردهمایی بزرگی با شرکت نویسندگان آفریقایی که به زبان‌های ملی می‌نویسند گفت‌وگو کرده‌ام. این یکی از راه‌هایی است که می‌توان دست‌کم رخنه‌هایی در این دیوار ایجاد کرد. اما برای نویسندگان فرانسه زبان بهتر می‌توان پشتیبان مالی پیدا کرد تا برای آنانی که به زبان‌های ملی می‌نویسند. یونسکو می‌تواند بهترین میعادگاه برای چنین گردهمایی‌هایی باشد، و این فضایی بین‌المللی است، بدون هیچ دیواری.

زبانی عجیب،
بیایید آن را نهنگ بنامیم ...

ژان پورتانت، شاعر و نویسنده‌ای که در خانواده‌ای ایتالیایی‌زبان در لوکزامبورگ به دنیا آمده است، زبان لوکزامبورگی را در خیابان آموخته، به زبان‌های فرانسوی، آلمانی و انگلیسی تحصیل کرده و اسپانیایی‌اش را در کشور کوبا تکمیل نموده است، برای ما در مورد «زبان عجیب خود» سخن می‌گوید. این زبان آمیزه‌ای از چند زبان مختلف است که در مغز وی با یکدیگر درآمیخته‌اند.

زبان‌ها در سر من همچون توده‌های ابر به هم می‌آمیزند و «زبانی عجیب» از آنها متولد می‌شود. مثلاً هرگاه واژهٔ فرانسوی "bougie" (به معنای شمع) را می‌نویسم، واژهٔ ایتالیایی "buggia" که برادر و درعین حال متضاد آن است، همچون انعکاسی به گوشم می‌رسد. این واژهٔ فرانسوی اشاره به روشنایی ـ صرف‌نظر از ضعف و قلت درخشندگی‌اش ـ دارد و تا حدودی نیز به معنای حقیقت است، در صورتی که واژهٔ ایتالیایی "buggia" بی هیچ ابهامی به معنای «دروغ» و نبود نور است. وقتی که من واژهٔ "bougie" را می‌نویسم، دروغ که حامل تاریکی است در بطن آن حضور دارد و شانه به شانهٔ نور می‌ساید.
در مورد نهنگ هم همین‌طور است. شُش یک موجود زمینی در پیکر یک ماهی جای گرفته است، امری که در وهلهٔ اول دیده نمی‌شود. به همین مقیاس، "bougie" من، در بطن خود چیزی را پنهان کرده است که عامل نابودی آن نیز هست. چه آنگاه که "bougie" من دیگر روشنایی نیست، تاریکی هم معنا نمی‌شود، بلکه راهی است که مفهومی را به مفهومی دیگر پیوند می‌زند.
درست همچون نهنگ: حیوانی نه زمینی نه آبی که راهیِ سفری است که از پستاندار بودن آغاز شده است تا به ماهی برسد.
زمانی که در سنین نوجوانی و جوانی تحصیل می‌کردم و کارم تدریس زبان فرانسه بود، این تصورات چندان بر من تأثیر نداشت. کشور جدیدم لوکزامبورگ، سه زبان به من هدیه داده بود که به تناسب شرایط از آنها استفاده می‌کردم. عجب اقبالی! از اینکه می‌توانستم آثار گوته، ریلکه، موسیل و سلان را به آلمانی و آثار بودلر، رمبو و پروست را به فرانسه بخوانم، بسیار خوشحال بودم. من بسیار مدیون کشوری هستم که خانواده‌ام انتخاب کرده‌اند.
مشکلات من زمانی آغاز شد که (با تأخیر) شروع به نویسندگی کردم. یکباره دریافتم که سه زبانه بودن دیگر هیچ فایده‌ای برایم ندارد. باید دست به انتخاب می‌زدم؛ زیرا نمی‌توان کتابی را هم‌زمان به چند زبان نوشت.
همچنین یکباره پی بردم که علی‌رغم تسلطم به چند زبان، هیچ یک از ابزارهایی که برای خود ساخته بودم به راستی به من امکان کار کردن نمی‌داد. زبان درونی‌ام غایب بود، زبانی که از جایی دورتر می‌آمد و روی لبانم قرار داشت، امکان کشف دانته، لئوپاردی و پاوزه را به من داده بود، اما آن قدر زنده نبود که بتواند به کتاب‌هایم وارد شود.
بدین‌سان، چشم امیدم را به یکی از عموزاده‌های آن؛ یعنی زبان فرانسه دوختم و سفری دراز را برای دستیابی به کلام مکتوب آغاز کردم و صادقانه می‌گویم که از همان ابتدا همچون ماهی در آب احساس راحتی کردم. دیگر با نهنگ کاری نداشتم. حیوان درونی‌ام گفت: تمام! جست‌وجو به پایان رسیده است. تو به خانهٔ جدیدت رسیده‌ای.

حکایتی نه پیش پا افتاده

حکایت، متعلق به مدت‌ها قبل است که سفر من در ایتالیا آغاز شد. در بهار ۱۹۹۵، کتاب من با عنوان «بازبسته» تازه به ایتالیایی ترجمه شده و کالج لغت‌شناسی لاکوییلا در ابروتزی از من دعوت کرده بود تا برای معرفی کتاب به آنجا بروم. قرار بر این بود که مطابق معمول من و مترجم کتابم بخش‌هایی را به دو زبان برای حاضران قرائت کنیم. مترجم، ماریا لوییزا کالدنییتو، ابتدا روایت ایتالیایی را قرائت کرد و سپس من روایت فرانسه خواندم تا حاضران بتوانند آهنگ متن اصلی را بشنوند. این یک جلسهٔ کاملاً معمولی بازخوانی متن بود، اما ناگهان همهمه‌ای نامفهوم در میان حاضران آغاز شد. هر بار که نوبت خواندن من می‌رسید، زمزمه‌ای جمعی همچون پژواکی مزاحم، صدای مرا همراهی می‌کرد. چون احساس می‌کردم که ممکن است تمرکزم به هم بخورد، سرم را بالا آوردم تا سرچشمهٔ همهمه را بیابم. در این لحظه دانشجویی که در ردیف جلو نشسته بود، از فرصت استفاده کرد تا کلام ما را قطع کند. او در حالی که نام مرا با لهجهٔ ایتالیایی تلفظ می‌کرد گفت: آقای پورتانت، شما ایتالیایی هستید، نه؟ من سرم را به علامت نه تکان دادم، سپس به علامت آری پایین آوردم. وی پرسید: پس چرا خودتان متن را به ایتالیایی نمی‌خوانید؟

وقتی من و مترجم معرفی را شروع می‌کردیم، چنین چیزی به فکرمان نرسیده بود. به نظر ما عادی بود که مؤلف، متن اصلی و مترجم متن ترجمه را بخواند. اظهارنظر دانشجو مرا پریشان کرد. با حالتی پرسان به مترجم نگاه کردم و از نگاه او فهمیدم که با تعویض نقش‌ها مخالفتی ندارد.بنابراین چنین کردیم، من کار وی را به عهده گرفتم و شروع به ادای ابیات ایتالیایی کردم. همهمه به پایان رسید، حاضران از اینکه یکی از هم‌میهنان مهاجرشان به کشور بازگشته و ابیاتی را که در کشوری دیگر نوشته است برای آنان به زبان خودشان می‌خواند، به هیجان آمده بودند.

لحظه‌ای که همه چیز تغییر کرد

اما در درون من اتفاقی دیگر روی داده بود، حیوان درونم شروع به اعتراض کرد. احساس می‌کردم چیز بی‌سابقه‌ای در حال روی دادن است. هیجان‌زده شده بودم و نمی‌توانستم جلوی اشکم را بگیرم و بعد، اندوهی بزرگ به درونم خزید و بر جای ماند.

چه اتفاقی افتاده بود؟ همان‌طور که به خواندن ادامه می‌دادم، حیرت‌زده پی بردم که آنچه در حال خواندنش بودم ترجمهٔ اثرم نیست؛ پی بردم که لحظاتی پیشتر، در آن هنگام که واژه‌های فرانسوی که متن اصلی بود از دهانم خارج می‌شد، این ترجمه کار خود را انجام داده بود. پی بردم که متن ترجمه شده، روایت اصلی اشعارم بود نه متنی که قبلاً نوشته بودم و حالا که از دهان وی خارج می‌شد، یکباره رنگ و بوی ترجمه به خود گرفته بود.

من به لطف اعتراض آن دانشجوی آگاه، که این کشف را مدیون او هستم، ناگهان دریافتم که هر آنچه که تا آن لحظه در مورد نوشتن خود می‌پنداشتم غلط بوده است؛ اینکه وقتی می‌گفتم به زبان فرانسه می‌نویسم، دروغ می‌گویم؛ اینکه این باور در مورد من که مرا نویسنده‌ای لوکزامبورگی با زبان فرانسه معرفی می‌کرد نادرست است؛ اینکه نوشتن من ظاهراً فرانسوی بود، اما همچون نهنگ، شُش‌های زبانی دیگر را در خویش پنهان کرده بود. نوشتار من به سبک نوشتار فرانسوی بود اما، هوای یک متن فرانسوی را نداشت و متن در واقع ترجمه‌ای تأثیرگذار بود. ترجمه‌ای که من به زبانی عجیب نوشته بودم.

ژان پورتانت
نویسندهٔ ایتالیایی ـ لوکزامبورگی

«دیگران از من می‌پرسند
کیستی؟
من پاسخی ندارم؛
من زبان خودم هستم؛
یک قصیده، دو قصیده یا ده قصیده‌ام
این زبان من است؛
من زبان خودم هستم؛
من این واژه‌های نوشته شده هستم:
جسم من باش! جسم من!
و من طنین صدای آنها می‌شوم؛
من آن چیزی هستم که به کلمات گفته‌ام:
مکانی باش که در آنجا جسم من به ابدیت صحرا ملحق می‌شود؛
چنان باش که من بتوانم به واژه‌هایم بدل شوم».

محمود درویش (شاعر فلسطینی)، «آهنگی برای قصیده‌ها»، ۹۱، متأسفانه این بهشت بود، هیئت امنای دانشگاه کالیفرنیا، ۲۰۰۳

زبان و مهاجرت: دو زبانه بودن یک ارزش است

محروم کردن کودکان افراد مهاجر از زبان مادری‌شان موجب تضاد بین انگاره‌های خانواده و اجتماع و در نتیجه احساس حقارت در آنها می‌گردد. اگر زبان‌ها و فرهنگ‌های آنان در نظام‌های آموزشی مورد احترام قرار گیرد، کودکان ارزش بیشتری برای خود و دیگران قائل خواهند شد.

تعداد زیادی از کشورهای «توسعه‌یافته» دارای زبان‌های رسمی هستند، لیکن مردمان این کشورها که تبارهای قومی متفاوتی دارند، هر روزه به تعدادی از زبان‌های دیگر نیز سخن می‌گویند. در یکی از گزارش‌های یونسکو در مورد تنوع زبانی آمده است: «طبق برآوردها، در سال ۲۰۰۰ بیش از یک‌سوم جمعیت زیر ۳۵ سال در شهرهای اروپای غربی دارای پیشینهٔ مهاجرت بوده‌اند». در گزارش مذکور خاطرنشان شده است که «بزرگ ترین گروه‌های مهاجر در اتحادیهٔ اروپا را ترک‌ها و اهالی آفریقای شمالی تشکیل می‌دهند و در فرانسه، آلمان و بریتانیا زندگی می‌کنند».

سیاستمداران کشورهای غربی امروزه سرگرم تهیهٔ قوانینی برای سخت‌تر کردن شرایط مهاجرت و اقدام برای برگزاری امتحانات زبان و فرهنگ برای مهاجران هستند. به نظر نمی‌رسد که پرسش از مهاجران دربارهٔ مبانی زبان‌های فرانسوی، آلمانی یا انگلیسی و نیز دربارهٔ قواعد کلی زبان کشورهای میزبان امری زائد باشد. اما نکتهٔ قابل توجه این است هنگامی که مهاجران وارد این کشورها می‌شوند، غالباً اقدام برای «زدودن» زبان مادری از ذهن آنها آغاز می‌شود، خصوصاً در مواردی که زبان آنان یک زبان در اقلیت محسوب شود. کافی است نگاهی به گزارش مربوط به امنیت داخلی در فرانسه در اکتبر ۲۰۰۴ بیندازیم. «برای کودکان ۱ تا ۳ سال»، فقط والدین و به‌ویژه مادران با آنها در ارتباط هستند. اگر کودکان تبار بیگانه دارند، والدین باید در خانه، خود را به فرانسه صحبت کردن مجبور کنند تا کودکانشان را عادت دهند که فقط از این زبان برای سخن گفتن استفاده نمایند». این گزارش می‌افزاید: «اگر کودکان، بی‌میلی پدرانشان را– که غالباً مصرّانه به استفاده از لهجهٔ سرزمین اصلی ادامه می‌دهند– احساس کنند، از این کار خودداری خواهند کرد؛ در این صورت ضروری خواهد بود که اقداماتی برای هدایت پدران به مسیر صحیح اتخاذ شود».

در متن اصلی فرانسه، واژهٔ "français" (فرانسوی) که به معنای یک زبان است، با حروف بزرگ نوشته شده که برخلاف قواعد نگارش این زبان است. لابد منظور از «لهجه» زبان‌هایی چون عربی، چینی، صربی و غیره است.

طبق این گزارش رشد شناختی، آموزشی و اجتماعی کودکانی که در خانه وادار به فرانسه صحبت کردن نمی‌شوند به مخاطره می‌افتد، زیرا آنان به اختلالات زبانی و سپس به اختلالات رفتاری دچار می‌شوند که این امر نهایتاً به بزهکاری منجر خواهد شد!

«من همچون خوابگردی که در مسیرهای پنهانی قاچاقچیان حرکت می‌کند، از زبان کودکی‌ام به زبان کشور انتخابی‌ام می‌رفتم.»

هکتور بیانسیوتی، نویسندهٔ فرانسوی آرژانتینی‌تبار

زبان مادری مهاجران مورد اتهام

این موضع‌گیری غلط، نشان‌دهندهٔ ناآگاهی آشکار در مورد رشد زبان و نقش زبان مادری در تکامل روانی، شناختی و فرهنگی یک فرد است. چطور می‌توان تصور کرد مادری به زبانی با فرزندش سخن بگوید که خود به خوبی بر آن تسلط ندارد؟ چگونه ممکن است به این حقیقت توجه نکرد که زبان مادری شالودهٔ توانایی‌های شناختی است و برای فرزندان افراد مهاجر مظهر پیوستگی بین سرزمین مادری و خانواده است؟

محروم کردن کودک از زبان مادری در منزل، موجب ایجاد تضاد بین الگوی خانواده و الگوی اجتماعی و بین خانواده و مدرسه می‌گردد و می‌تواند به کاهش ارتباطات فرهنگی و تضعیف روند اجتماعی شدن بینجامد.

این نوع موضع‌گیری همچنین به معنای آن است که دوزبانه بودن نه یک موهبت بلکه یک نقص و مانعی در برابر موفقیت آموزشی و اجتماعی به شمار می‌رود، به‌ویژه زمانی که زبان مورد بحث یکی از زبان‌های عربی، چینی یا روسی باشد که اینها به تمسخر در زمرهٔ زبان‌های «نامعمول» قرار می‌گیرند. اما وقتی که زبان مربوطه، زبانی مانند انگلیسی یا آلمانی باشد؛ یعنی زبان‌های «ارزشمند از نظر اجتماع» دوزبانه بودن نماد نخبگی می‌شود!

استدلالات و پیشنهادها درخصوص استفاده (یا درواقع عدم استفاده) از زبان مادری که در گزارش ۲۰۰۴ در مورد پیشگیری از بزهکاری آمده است، در محافل سیاسی و دانشگاهی فرانسه هواداران بسیاری دارد، لیکن این گزارش واکنش‌های شدیدی را نیز برانگیخت: انجمن‌ها، سازمان‌های غیردولتی، اتحادیه‌های تجاری و روشنفکران بسیج شدند و جمله‌بندی گزارش تغییر کرد. در روایت ۲۰۰۵ این عبارات را می‌خوانیم: «دوزبانه بودن در سنین کودکی یکی از عوامل اجتماعی شدن است. کمیسیون پس از مباحثات فراوان، موضع خود را اساساً در این مورد تغییر داده است. همچنین به نظر می‌رسد که حفظ هر دو زبان مادری و زبان کشور محل اقامت، به کودکان کمک می‌کند تا در مدرسه نیز نتایج بهتری را کسب کنند».

تعارض یا گفت‌وگو بین زبان‌ها؟

پژوهش‌های بیست سال اخیر در زمینه‌های روان‌شناسی زبان و جامعه‌شناسی زبان به وضوح نشان داده است که اگر کودکان زبان‌های متعددی را فراگیرند، پیشینهٔ اجتماعی ـ فرهنگی آنها و زبان‌هایی که می‌آموزند هر چه باشد، این امر کوچک‌ترین مانعی را بر سر راه رشدشناختی و آموزشی آنان ایجاد نخواهد کرد. حتی برعکس، کودکان دوزبانه در برخی از زمینه‌های یادگیری سرعت و نرمش‌پذیری بیشتری از خود نشان می‌دهند و به مهارت‌های ارتباطی نیرومندتری دست پیدا می‌کنند. اگر آنان کمی در زبان دوم ضعیف‌تر باشند، این ضعف غالباً موقتی است و به ازای آن دارای نظام ذهنی قوی‌تر، مهارت‌های شناختی کارآمدتر و جهان‌بینی غنی‌تری می‌شوند.

هنگامی که کودکان مهاجرانِ دچار مشکلات آموزشی می‌شوند، بیشتر معلمان در فرانسه عمدتاً تعارض‌های زبانی و فرهنگی را مقصر می‌دانند؛ اما اگر زبان‌ها و فرهنگ‌های مهاجران بیشتر مورد اعتنا قرار گیرد، در مدارس به کودکان آموخته شود و نظام آموزشی و اکثریت جامعه آن را بپذیرند، کودکان ارزش و احترام بیشتری برای خود و در نتیجه برای دیگران قائل خواهند شد. فرانسوا چنگ، نویسندهٔ چینی که در سن ۲۰ سالگی بدون آنکه یک کلمه فرانسه بداند وارد پاریس شد و از سال ۲۰۰۳ به عضویت فرهنگستان فرانسه درآمده است، در کتابش به نام گفت‌وگو (۲۰۰۲) می‌نویسد:

«تقدیر چنین بود که من از یک مقطع زمانی در زندگی‌ام به دو زبان چینی و فرانسه سخن بگویم. آیا این پیشامد فقط به واسطهٔ تقدیر بود؟ آیا ارادهٔ آزاد هم سهمی در این امر داشت؟ حقیقت این است که من کوشیدم از پس این چالش برآیم و بالاخره علی‌رغم پیامدهایی شدید با هر دو زبان کنار آمدم. تعجبی ندارد که از این پس در قلب ماجرای زبانی من، که معطوف به عشق برای زبان دوم من است، یک موضوع همواره اولویت داشته است: گفت وگو ...»

گفت‌وگو بین جوامع، گفت‌وگو بین زبان‌ها؛ زبان‌شناسان این واقعیت را می‌دانند و مورد تأکید قرار می‌دهند که مهاجران عامل پویایی و غنای زبان‌هایی چون انگلیسی و فرانسه هستند. به طور مثال، اختلاط زبان‌های چینی، کره‌ای، ژاپنی و ویتنامی با زبان انگلیسی پدیده‌ای جهانی است که مهاجران شرق آسیا برای برقراری ارتباط با یکدیگر مورد استفاده قرار می‌دهند و بدین‌سان سهم زبانی خویش را ادا می‌کنند. همین امر در مورد «اسپانگلیش» هم صادق است که زبانی آمیخته از انگلیسی و اسپانیایی است و بین جوانان آمریکایی بسیار رواج دارد. این زبان آمیخته یکی از جالب‌ترین نمونه‌های تغییر در زبانی است که با مهاجرت و جهانی‌سازی روبه‌رو شده است.

رانکا بیجلجاک بابیچ، کارشناس روان‌شناسی زبان،
دانشگاه پوآتیه و پاریس ۵ ـ CNRS

فتح دوبارهٔ بابل

جدایی ناگهانی یک فرد از محیط زبانی و فرهنگی‌اش تصویر درختی را به ذهن من متبادر می‌کند که آن را بریده‌اند تا در جایی دیگر بکارندش. درختی که پیش از بریده شدن، ریشه در خاک خویش دوانیده و استوار بر ریشه‌هایش ایستاده بود، حالا یکباره خود را بدون ریشه می‌یابد و می‌کوشد ریشه‌اش را دوباره در زمین دیگری فرو کند و سرپا بماند.

تصویر این درخت در خاک خودش و در این خاک دیگر قلب مرا آتش می‌زند و به اندوه و تنهایی آن می‌اندیشم. من خیلی خوب کسانی را می‌شناسم که در مقطعی از زندگی‌شان به ناچار سرزمین زبانی و فرهنگی خود را ترک کردند تا در سرزمین زبانی و فرهنگی دیگری مستقر شوند، من این اندوه و این تنهایی را خیلی خوب می‌شناسم. آنان خشم خدا را درک می‌کنند، زیرا زندگی ایشان یادآور داستان برج بابل است. داستان مردمانی که می‌خواستند خدا شوند و به همین منظور مشغول ساختن برجی شدند. برج روز به روز بیشتر شکل گرفت، بالا رفت، به آسمان رسید و آن مردمان خدا شدند ... اما خدا خشمگین شد و وحدت زبانی را از آنها گرفت. هیچ یک از آنها زبان دیگری را نمی‌فهمید. برج ناتمام ماند و آرزوی خدا شدن نیز چنین شد. هر زبان به دیواری بدل شد و مردم، خویش را تنها و درمانده یافتند. آنان پشت دیوارها به عزلت نشستند و آرزوی خدا شدن ترک‌شان گفت.

احتمالاً همین ناله‌های تنهایی و نبود زبانی روشن بود که زمینه‌ساز پیدایش شعر و ادبیات شد ... و هر زبان به مخزنی از ثروت‌های نامحدود و بیکران بدل گشت.

وقتی که خدا وحدت زبانی را از انسان‌ها گرفت، آنان در مقابل تنوع ترجمه را پدید آوردند. هر ترجمه دری در دیوار می‌گشاید، دری که به روی زبانی دیگر، فرهنگی دیگر، هستی‌ای دیگر و ثروتی دیگر باز می‌شود، چنانکه خوانندگان زبانی دیگر می‌توانند از این در عبور کنند و بابل و خشم خدایی را به فراموشی بسپارند؛ چنانکه می‌تواند زبانی دیگر به زبان ایشان، فرهنگی دیگر به فرهنگ ایشان، هستی‌ای دیگر به هستی ایشان و ثروتی دیگر به ثروت ایشان تبدیل شود.

اسپوجمای زریاب، نویسندهٔ افغانی

اسرار ماچاج جویه کالاوایا

ماچاج جویه یک «زبان رمزی» است که در طول چند قرن شکل گرفته است و هنوز شمار معدودی از خانواده‌های عطاران درمان‌گر کوهستان آند، در بولیوی بدان سخن می‌گویند. آنان حامل دانشی اجدادی هستند که یونسکو در پی محافظت از آن برآمده است.

کالاوایا، نام عطاران درمان‌گر و دوره‌گرد اهل شهر ساودرا، در استان لاپاز بولیوی است. آنان طی قرن‌ها در درون خود (ایلو) «زبانی خانوادگی» را خلق کرده‌اند و توسط آن دانش پزشکی خود را از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کنند. کالاوایا زبان خود را ماچاج جویه، «زبان توده» نامیده‌اند. امروزه در شهر ساودرا، زبانِ روابطِ اجتماعی و زندگیِ روزمره، زبان کوئه‌چوآ است، اما هنوز هشت ایلو از کالاوایا به زبان ماچاج جویه سخن می‌گویند. مقامات دستگاه استعماری در گذشته نسبت به این زبان کنجکاو بودند و نویسندگان اسپانیایی‌نژاد یا چندنژاده از «استثنایی» بودن آن سخن گفته‌اند. در اسناد مربوط به قرن هفدهم میلادی از وجود زبانی تخصصی در بین عطارانِ درمان‌گری سخن رفته است که شغل‌شان تهیه دارو برای شاهان اینکا و اطرافیان آنها بوده است.

کالاوایا و برج ایفل

با این وصف، دانشمندان قرن نوزدهم قبول نداشتند که کالاوایاها زبان ویژه‌ای برای خود دارند و وقتی می‌خواستند دربارهٔ دانش گیاهان دارویی سؤال کنند، با زبان آیمارا که زبان غالب در فلات‌های مرتفع است با آنان سخن می‌گفتند. کالاوایاها به این زبان نیز سخن می‌گویند تا بتوانند با گروه‌های وسیع‌تری از بیماران ارتباط برقرار کنند و عرصهٔ فعالیت‌شان را گسترش دهند.

دانشمندان و بازرگانان بولیویایی با هدف انتشار فهرستی از گیاهان دارویی و ارائهٔ آن در «نمایشگاه جهانی» در سال ۱۸۸۹ (که برج ایفل به مناسبت آن ساخته شد) از کالاوایاها خواستند تا ویژگی‌های حدود ۱۰۰ گیاه را که به مناسبت این مراسم عظیم «بزرگداشت تمدن» به فرانسه آورده بودند، به زبان آیمارا توصیف کنند. در همین ایام شایع شد کالاوایاها، آیمارا زبان هستند. لازم بود نیم قرن دیگر سپری شود تا کالاوایا به عنوان یک گروه خاص با زبان ویژهٔ خود پذیرفته شوند. دانشمندان در مراسم مختلف، سخنان کالاوایاها را به زبان ماچاج جویه می‌شنیدند و نیز به اثبات رسید که این زبان به صورتی گسترده برای برقراری ارتباط میان اعضای گروه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

بدین‌سان، در اواسط قرن بیستم زبان کالاوایاها به عنوان نمادی از دانش این قوم مجدداً مورد توجه قرار گرفت. به اعتقاد برخی از کارشناسان، ماچاج جویه زبان سرّی پادشاهان اینکا و نزدیکان آنها بود. برخی دیگر از کارشناسان، بیهوده کوشیدند تا مشابهت‌هایی را بین ماچاج جویه و زبان قدیمی پوکوییِنا یا زبان اورو در فلات‌های مرتفع آند پیدا کنند. بعضی دیگر نیز می‌پنداشتند پیوندی بین ماچاج جویه با زبان‌های جنگل‌نشینان آمازون وجود دارد، زیرا کالاوایاها به طور منظم برای یافتن منابع گیاهی، جانوری و معدنی مورد استفاده در گیاه پزشکی خود به آنجا سفر می‌کردند. این احتمال وجود دارد که کالاوایاها به عنوان واسطه بین قوم اینکا و اقوام آمازونی، تأثیراتی بر زبان ایشان گذاشته باشند.

وقایع‌نگاری یک مرگ پیش‌بینی شده

به طور مسلم زبان کالاوایاها از زبان کوئه‌چوآ که ابزار تحمیل مذهب کاتولیک بر ایشان بود، تأثیر پذیرفته است. کلیسای کاتولیک در قرن هفدهم در چارچوب مبارزه‌ای موسوم به «ریشه‌کنی بت‌پرستی» سرآمدان کالاوایا را تحت آزار و تعقیب قرار می‌دادند. کودکان را از والدینشان جدا می‌کردند و برای بزرگ کردن، آنان را به والدین اسپانیایی یا کشیشان کاتولیک کوئه‌چوآ می‌سپردند. زمانی که کالاوایاها در قرن نوزدهم به طور انبوه به پرو مهاجرت کردند، قوم کوئه‌چوآ فشار خود را بر آنها از سر گرفتند. کالاوایاها در پرو مشتریان فراوانی یافتند و حتی در اوایل قرن بیستم به پزشکان رسمی رئیس‌جمهوری این کشور، اوگوستو برناردینو لگوییا تبدیل شدند. کالاوایاها در سرزمین خویش نیز تحت فشار جمعیتی ایلوی همسایه‌شان که به زبان کوئه‌چوآ سخن می‌گفتند، قرار داشتند؛ به همین علت است که ماچاج‌جویه امروزی تقریباً تمامی نظام آوایی و دستور زبان کوئه‌چوآ را جذب کرده است.

سرزندگی ماچاج جویه طی دو رویداد تاریخی متأخرتر نیز به سختی آزموده شد. اولین رویداد، جنگ چاکو (۱۹۳۵ ـ ۱۹۳۲) بین بولیوی و پاراگوئه بود. کالاوایاها را به عنوان دستیار پزشکانی که مسئول درمان لشگر انبوه بومیان بولیویایی متشکل از آیماراها و کوئه‌چوآها بودند، به کار گرفتند. در این جنگ بسیاری از کالاوایاها کشته شدند که این امر رشد جمعیتی آنها را با اختلالات جدّی روبه‌رو کرد.

رویداد بعدی، انقلاب ۱۹۵۲ تحت هدایت جنبش انقلاب ملی (NRM) بود که به تغییرات ساختاری در اجتماع انجامید؛ بدین‌ترتیب که حق رأی برای همگان برقرار شد؛ شرکت‌های بزرگ بهره‌برداری از معادن، ملی شدند و زمین‌های کشاورزی مورد توزیع مجدد قرار گرفتند. کالاوایاها که از دیرباز زندگی چادرنشینی داشتند، به شهرنشینی روی آوردند و به مشاغلی از قبیل عطاری یا جواهرسازی پرداختند. زندگی شهرنشینی، مسئولان را به این فکر انداخت که به جای تعقیب قضایی کالاوایاها به جرم اِعمال طب بومی، جوانان آنها را به مدرسهٔ پزشکی بفرستند؛ این اقدام زمینه را برای مبارزه با برخورد تبعیض‌آمیز با طب بومی در بولیوی فراهم کرده است. کالاوایاها اینک مشغول رسمیت بخشیدن به حرفهٔ خود در چارچوب دانش دانشگاهی به سبک غربی هستند، لیکن آنها بهایی سنگین را برای این امتیاز می‌پردازند.

زبان ماچاج جویه: امروزه اکثریت وسیعی از کالاوایاها سه‌زبانه هستند ـ کاستیلی، آیمارا و کوئه‌چوآ ـ اما تعداد معدودی از ایشان به زبان اجدادی خود تسلط دارند.

دولت بولیوی در سرشماری سال ۲۰۰۱، وجود قوم کالاوایا و زبان آن را به رسمیت نشناخت. ثبت «جهان‌بینی کالاوایا» در برنامهٔ بین‌المللی شاهکارهای میراث شفاهی و معنوی بشری یونسکو نیز از نظر قانونی تأیید نشد و اکنون کالاوایاها تلاش می‌کنند تا پارلمان پرو آنها و زبانشان را از نظر قانونی به رسمیت بشناسد. این روزها، کالاوایاها مشغول انجام اقداماتی به منظور کسب شناسایی قانونی از پارلمان پرو برای قوم و زبان خویش هستند. این احتمال وجود دارد که قانون اساسی جدید ـ در دست تدوین ـ خواستهٔ ایشان را اجابت کند.

کارمن بئاتریس لوزا،
پژوهشگر مؤسسهٔ طب سنتی کالاوایا
(اِل التو، لا پاز، بولیوی)

سرگذشت زبان آینو

زبان چندهزارسالهٔ آینو که در بین اهالی شمال ژاپن رواج دارد، بر اثر فشار سیاسی دولت مرکزی تا آستانهٔ نابودی پیش رفت؛ اما این روند در اواخر قرن بیستم وارونه شد. هرچند آیندهٔ این زبان به دلیل آنکه در مدارس آموزش داده نمی‌شود نامعلوم است، اما بی‌تردید در کانون توجه قرار گرفته است.

زبان آینو (آینوایتاک) را که یک معمای راستین زبان‌شناختی است، قطعاً نمی‌توان به هیچ یک از خانواده‌های زبانی ربط داد. با وجود این، از آنجا که بسیاری از کارشناسان در این خصوص هم‌داستان‌اند که قوم آینو از تبار مردمان جومون اِرا (از قرن ۶ تا ۱۱ قبل از میلاد) که در مجمع الجزایر ژاپن سکونت داشتند، هستند، بسیار محتمل است که خاستگاه زبان آنها در زبان‌های عصر نوسنگی باشد.

براساس منابع تاریخی، قوم آینو ابتدا در بخش شمالی مجمع‌الجزایر ژاپن سکونت داشتند. اهالی منطقهٔ توهوکو (در شمال هونشو، بزرگ ترین جزیرهٔ ژاپن) از قرن چهاردهم تحت فشار حکومت مرکزی ناچار شدند به تدریج زبان و فرهنگ خود را ترک کنند، اما مردم مناطق شمالی‌تر در هوکایدو و نیز در جنوب جزیرهٔ ساخالین (شمال آن تحت حاکمیت روسیه است) و در جزایر دورافتاده‌تر کوریل، زبان و فرهنگ‌شان را تا زمان الحاق جزایر به دست حکومت تازه تأسیس میجی در سال ۱۸۶۹ حفظ کردند.

پس از زمان کوتاهی، در پی امضای معاهدهٔ تبادل جزایر ساخالین و کوریل بین روسیه و ژاپن در سال ۱۸۷۵، اغلب افراد آینو مجبور به مهاجرت از جنوب ساخالین به هوکایدو شدند. بیماریهای همه‌گیر شمار وسیعی از آنان را هلاک کرد. سرنوشت مشابهی نیز گریبان آینوهای ساکن کوریل را گرفت. پس از اینکه مسئولان حکومت به دلایل امنیتی، آنان را با توسل به زور به جزیره‌ای در نزدیکی هوکایدو انتقال دادند، همهٔ آنها بر اثر بیماریهای همه‌گیر از میان رفتند. مقامات ژاپنی نگران بودند که آینوها که برخی از آنها به مذهب اورتودوکس مسیحی گرویده بودند، برای روس‌های ساکن در کوریل جاسوسی کنند.

پس از پایان جنگ روسیه و ژاپن در سال ۱۹۰۶، تعداد چشمگیری از آینوها از ساخالین بازگشتند؛ زیرا جنوب جزیره تحت کنترل ژاپن قرار داشت. لیکن به دستور استالین تمامی آنها در سال ۱۹۴۵ اخراج شدند و در هوکایدو سکنا گزیدند. پس از مرگ آوارگان، سنت و زبان ساخالین از بین رفت؛ زیرا آنان عموماً دانسته‌های خود را به نسل بعد منتقل نکرده بودند.

دولت ژاپن از سال ۱۸۶۸ شیوهٔ تازه‌ای از زندگی را بر آینوهای ساکن هوکایدو تحمیل کرد. به طور مثال، با برقراری یک سلسله ممنوعیت‌ها در زمینهٔ شکار و ماهیگیری که جزو منابع سنتی معیشت آینوها بود، ضربهٔ سختی را بر فرهنگ آنان وارد ساخت. مسئولان جدید هوکایدو، جامعهٔ آینو را وحشی و دون‌پایه به شمار آورده و تحقیر کرده بودند. این مسئولان، هیچ‌گاه رسماً در پی ریشه‌کنی زبان آینو برنیامدند، اما برای نیل بدین هدف عملاً به هر کاری دست زدند، به‌ویژه در این زمینه، مدارس خاصی برای اهالی «اصیل» هوکایدو که در آن مدارس زبان ژاپنی را آموزش می‌دادند تأسیس کردند، قوم آینو برای بقای خود در جامعهٔ جدید هوکایدو که پیاپی با ورود انبوه مهاجران ژاپنی رشد می‌کردند، تدریجاً فرهنگ و زبان خود را رها کردند. امروزه زبان آینو برای نسل‌های جدید زبان دوم به شمار می‌رود، البته اگر قادر باشند بدان سخن بگویند.

آخرین آینو نمرده است

تعداد دقیق کسانی که به زبان آینو سخن می‌گویند معلوم نیست. تنها نظرسنجی‌ای که از سال ۱۹۷۲ به دستور دولت هوکایدو هر هفت سال یکبار در مورد شرایط زندگی اوتری‌ها (به معنای هم‌میهن در زبان آینو) صورت می‌گیرد، امکان دستیابی به یک ارزیابی تقریبی از وضعیت زبان آینو را فراهم می‌کند. نظرخواهی انجام شده در سال ۲۰۰۶ نشان می‌دهد که از ۲۳۷۸۲ نفر آینو، ۳۰۴ نفر این زبان را می‌دانند و از این میان، ۴/۶ درصد اذعان دارند که به آن اندازه بر این زبان مسلطاند که قادر هستند آن را آموزش دهند. البته فراموش نکنیم که این پاسخ‌ها اعتباری‌اند و ضرورتاً با واقعیت تطبیق نمی‌کنند، ضمن اینکه بسیاری از مردم نیز در نظرخواهی‌ها شرکت نمی‌کنند و هویت خود را پنهان می‌دارند.

به علاوه، ادعاهایی که می‌گویند زبان آینو در حال انقراض است را باید به طور نسبی در نظر گرفت؛ زیرا رسانه‌های گروهی از سال‌های دهۀ ۱۹۹۰ هر بار که یک آینو می‌میرد از مرگ آخرین آینو زبان سخن می‌گویند و توجه ندارند که شمار آینوهایی که تحت تشویق بزرگ‌ترها یا زبان‌شناسان به بازآموزی زبان مادریشان روی می‌آورند، رو به افزایش است.

قوم آینو در دهۀ ۱۹۸۰، خواستار تدوین قانون دیگری به جای قانون مصوب سال ۱۸۹۹ در حمایت از سیاست‌های همگون‌سازی شد. قانون حفظ و ترویج فرهنگ آینو که از جمله موارد آن تسهیل در آموزش زبان آینو است، سرانجام در سال ۱۹۹۷ به تصویب رسید.

تصویب یک قانون می‌تواند همه چیز را تغییر دهد

انجمن آینوی هوکایدو که در سال ۱۹۴۶ تشکیل شد و بزرگ‌ترین انجمن آینو در ژاپن است، کلاس آموزش زبان آینو را در ۱۴ منطقۀ هوکایدو برای دانش‌آموزان آینو و نیز ژاپنی برگزار می‌کند. البته هیچ آماری از میزان مشارکت در کلاس‌های مذکور در دست نیست. بنیاد پژوهش و ترویج فرهنگ آینو که به موجب قانون ۱۹۹۷ تأسیس شد، دارای بخشی برای تربیت معلمان زبان آینو است که سالانه تعداد هفت دانشجو را می‌پذیرد.

انتشار فرهنگ‌های لغت، کتاب‌های آموزشی و جُنگ‌های دوزبانۀ آینو ـ ژاپنی از ادبیات شفاهی آینو هر ساله رو به فزونی است. از دهۀ ۸۰ یک ایستگاه رادیویی خصوصی در سایورو، یک برنامۀ آموزش زبان آینو را به طور هفتگی برای منطقۀ هوکایدو پخش می‌کند. شیگرو کایانو، اولین نمایندۀ این قوم در مجلس ژاپن و از مدافعان هویت آینو (۲۰۰۶ ـ ۱۹۲۶) در آوریل ۲۰۰۱ هزینۀ تأسیس یک ایستگاه رادیویی به نام اف ام پیپوشی را پرداخت کرد که ماهانه دوبار در روزهای یکشنبه، برنامه‌ای را به زبان آینو برای منطقۀ مرکزی هوکایدو پخش می‌کند.

ذکر این امر لازم است که فعلاً آینوهایی که به فراگیری زبان خود علاقه نشان می‌دهند عمدتاً جزو طبقۀ نسبتاً مرفه هستند. اغلب آینوها جزو محرومان‌اند و وقت کافی را برای فراگیری زبان اجدادی‌شان ندارند. علی‌رغم افزایش توجه به زبان آینو، مادامی که این زبان در برنامۀ درسی مدارس هوکایدو وارد نشود، آیندۀ آن تضمین نخواهد شد. این زبان بخشی از میراث معنوی ژاپن و سزاوار حمایت دولت است که خصوصاً می‌تواند از طریق به رسمیت شناختن آن به عنوان زبان دوم در سطح ملی محقق شود.

کائوری تاهارا، مورخ آینوتبار، فارغ‌التحصیل مدرسۀ آموزش‌های عالی در علوم اجتماعی، پاریس

قرقیزی: زبانی رو به ظهور

در خیابان‌های بیشکک، دو زبان در کنار یکدیگر روی تابلوهای آگهی، در دکه‌های روزنامه‌فروشی و همچنین در گفت‌وگوها وجود دارند. قرقیزستان پس از نیل به استقلال در سال ۱۹۹۱، زبان قرقیزی را به عنوان زبان ملی تعیین و زبان روسی را به عنوان زبان رسمی حفظ کرد. این اقدام نتایجی ناهمگن به دنبال داشته است.

در بین ۱۵ جمهوری شوروی پیشین، فقط قرقیزستان و قزاقستان هستند که زبان روسی را به عنوان زبان رسمی خود در کنار زبان ملی‌شان حفظ کرده‌اند. زبان قرقیز که جزو گروه زبانی ترکی است، زبان ۷۳ درصد از مردم این کشور (که به ۳/۷ میلیون نفر می‌رسد) است؛ اما زبان روسی در بیشکک، پایتخت جمهوری قرقیزستان و مرکز حیات فرهنگی آن کشور، همچنان حاضر و حتی شاید غالب است.

نسل‌هایی که در دورهٔ اتحاد جماهیر شوروی سابق، به‌ویژه در نواحی شهری به زبان روسی تحصیل کرده‌اند، کاملاً به زبان قرقیزی تسلط ندارند. اغلب ایشان زبان قرقیزی را در مدرسه فرا گرفته‌اند. جیلدیز آسانبایوا، دستیار برنامه‌ریزی در مؤسسهٔ سیاست عمومی می‌گوید: «اگر دولت فردا تصمیم بگیرد که زبان قرقیزی را زبان رسمی اعلام کند، من هرگز در کارم موفق نخواهم شد». وی جزو دو الی سه درصد از قرقیزهایی است که قرقیزی را زبان مادری خود تلقی نمی‌کنند.

زبان قرقیزی با نقالان مشهور حماسی‌اش موسوم به آکین‌ها، دارای سنت شفاهی دیرینه‌ای است، اما ظهور الفبای امروزی آن که ابتدا با حروف لاتین نوشته می‌شود و سپس به حروف سیریلیک تغییر می‌یابد، مربوط به دههٔ ۱۹۲۰ است. در زمان شوروی سابق، زبان قرقیزی در بیشتر مدارس و در بالاترین سطوح در دانشگاه‌های مسکو و لنینگراد (سن پترزبورگ امروزی) آموزش داده می‌شد، لیکن استفاده از آن به نواحی روستایی، (در میان خانواده‌ها و بین دوستان) و برخی از محافل روشنفکری که نگران نابودی زبان بودند، محدود می‌شد.

پس و پیش شدن زبان روسی

کمی پیش از استقلال قرقیزستان و هم‌زمان با حرکت جهشی پرسترویکا، مقامات محلی این کشور با تصویب قانون ۱۹۸۹ در مورد زبان ملی جمهوری شوروی سوسیالیستی، زبان قرقیزی را زبان ملی تعیین کردند؛ ولی بین ارادهٔ سیاسی و واقعیت فاصلهٔ بسیاری بود. کمبود امکانات مانع از اجرای قانون شد؛ بودجهٔ این برنامه سریعاً تقلیل یافت و مسئولان اجرای آن کنار گذاشته شدند.توجه به زبان، مطابق با تغییرات متوالی در دولت و اغتشاش در اوضاع سیاسی کشور در حال نوسان بود. بخشنامه‌های متعددی یکی پس از دیگری در حمایت از زبان قرقیزی صادر می‌شد، اما این سیاست حمایت‌گرانهٔ زبانی فقط موجب تشدید تنش در کشور می‌شد، زیرا در قرقیزستان حدود ۸۰ گروه قومی متفاوت زندگی می‌کنند که از زبان روسی برای برقراری ارتباط با یکدیگر استفاده می‌کنند. نمایندگان مجلس که از مهاجرت‌های گستردهٔ روس‌زبانان از کشور نگران شده بودند، در سال ۲۰۰۰ قانون جدیدی را در مورد زبان رسمی تصویب کردند و از آن پس زبان‌های روسی و قرقیزی در موقعیتی برابر قرار گرفتند، بدین ترتیب اولی زبان رسمی و دومی زبان ملی اعلام شدند.

این موجب خشنودی روس‌زبانان قرقیزی شد زیرا که به دلیل نبود یک سیاست منسجم زبانی در کشور طی ۱۶ سال پس از استقلال، نیازی به فراگیری زبان قرقیزی را احساس نکرده بودند.

مقامات می‌خواستند ضرورتی برای سخن گفتن مردم به زبان قرقیزی ایجاد کنند، اما منابع لازم را برای این امر اختصاص نمی‌دادند. قدیرعلی قونقوبایف، رئیس مؤسسهٔ زبان‌شناسی در فرهنگستان علوم قرقیزستان به گلایه می‌گوید: «مؤسسهٔ ما بودجه‌ای را برای انتشار پژوهش‌های دانشمندان ما ندارد. دست‌نوشت فرهنگ بزرگ روسی ـ قرقیزی که ۲۵۰ صفحه دارد، در کشوی میز خاک می‌خورد»؛ در صورتی که در دوران شوروی سابق بیش از سی عنوان کتاب مهم درخصوص زبان قرقیزی چاپ شد که هیچ یک از آنها پس از استقلال قرقیزستان تجدیدچاپ نشده است.

قونقوبایف می‌افزاید: «اوضاع ادبی و هنری وحشتناک است. ما در بخش ادبی فرهنگستان به اندازهٔ کافی نویسنده نداریم که در زمینهٔ ادبیات ملی قرقیزستان تحقیق کند و باید بگویم که اغلب نویسندگان معاصر ما عملاً بی‌سوادند. اصلاً به نویسندگان کار ندارم، کافی است کیفیت بسیار نازل روزنامه‌ها را در نظر آورید».

تاچبو جوماگولوف، رئیس کمیسیون ترویج زبان ملی نیز می‌گوید: «فعالیت‌هایی که پس از استقلال برای تقویت زبان ملی انجام شده است، رضایت‌بخش نیست». اما پس از انقلاب مارس ۲۰۰۵ ـ که به برکناری پرزیدنت عسکر آقایف منجر شد ـ تلاش‌ها بیشتر شده است. به گفتهٔ جوماگولوف: «میزان یارانه‌های دولت در این زمینه قبلاً ۳۵۰۰۰ دلار بود، اما پس از انقلاب ۲۰۰۵ به ۱۷۰۰۰۰ دلار رسیده است».

هرچند این مبلغ در قیاس با ۳۰ میلیون دلاری که در قزاقستان همسایه برای ترویج زبان قزاق هزینه می شود، مبلغ زیادی نیست، اما نتایج محسوسی به دنبال داشته است. در این مورد برنامه های تلویزیونی بهترین شاهد مثال است؛ پیش از سال ۲۰۰۵ فقط یک کانال به زبان قرقیزی وجود داشت، اما حالا ۵ شبکه از مجموع ۱۰ شبکه، ۶۰ درصد از وقت خود را به پخش برنامه‌هایی به زبان قرقیزی اختصاص می‌دهند.

آموزش: پیوندی ضعیف

به نظر می‌رسد که آموزش، عمده‌ترین رکن غایب در برنامهٔ ترویج زبان ملی باشد. قونقوبایف در این باره می‌گوید: «از سویی ساعات آموزش زبان قرقیزی در مدارس و دانشگاه‌ها رو به افزایش است، اما از سوی دیگر تعداد معلمان صلاحیت‌دار برای آموزش این زبان بسیار کم است». در واقع در تمام دانشگاه‌ها منصب جدیدی اضافه شده که آن، سمت معاونت دانشگاه برای زبان قرقیزی است. وظیفهٔ معاون جدید، ترویج زبان قرقیزی و تشویق استادان به ارائهٔ دروس به این زبان (حتی در دانشگاه‌های روس زبان) است.
در نتیجهٔ زحمات کمیسیون در مسیر تقویت زبان ملی، روش‌های تازه‌ای برای آموزش زبان قرقیزی پدید آمده است. این روش‌ها که جای روش‌های غالباً دشوار و نامؤثر قدیمی را گرفته است، شامل: گفت‌وگوهای کوتاه، بازی و مثال‌هایی عینی است. امروزه ۳۰۰۰ نسخه از این مجموعه‌های جدید منتشر شده است، اما این تعداد برای تأمین نیازهای حدود ۲۱۰۰ مدرسه که ۱۷۰۰ باب از آنها تماماً قرقیزی‌اند و بیش از ۴۰ دانشگاه در سراسر کشور که برخی از آنها کلاس قرقیزی برگزار می‌کنند، کافی نیست. به علاوه، دولت فقط هزینهٔ چاپ کتاب‌های درسی مدارس را می‌پردازد و به دانشگاه‌ها کمکی نمی‌کند. در نتیجه اینکه، دانشگاه‌ها کتاب درسی ندارند.
نتایج ناهمگن برنامه‌های تقویت زبان در قرقیزستان موجب طرح پرسش‌هایی در خصوص شیوه‌های به کار رفته می‌شود. آیا به راستی تحمیل یک زبان بدون توسعهٔ زیرساخت‌های آموزشی ثمربخش است؟ تدابیر اتخاذ شده برای حفظ زبان قرقیزی باید با لحاظ کردن روند جهانی شدن تحت بازنگری قرار گیرد؛ زیرا در این روند زبان انگلیسی می‌تواند خطری روزافزونی برای موجودیت زبان قرقیزی باشد.

کاترینا مارکلووا، از نویسندگان پیام یونسکو

معمای هندی

هند با حدود ۱۶۵۰ زبان و بیش از یک میلیون مدرسه در سطوح مختلف، با چالشی بزرگ رو به رو است که عبارت است از: تضمین انسجام ملی بدون به مخاطره انداختن منافع زبان‌های منطقه‌ای. هند به عنوان راه‌حل، «فرمول سه‌زبانی» را ابداع کرده است که اجرای آن آسان نیست.

برج بابل هند به صورت هرمی است که زبان‌های هندی و انگلیسی در رأس آن قرار دارند؛ یعنی دو زبانی که برای دوسوم از مردم این کشور زبان‌های خارجی محسوب می‌شوند. سپس نوبت به زبان‌های رسمی ایالت‌ها و نواحی (زبان‌های منطقه‌ای) می‌رسد و به دنبال آنها زبان‌های اقلیت است که حدود یک میلیون نفر به آن زبان‌ها سخن می‌گویند، اما هیچ نقش اداری ندارند. در قاعدهٔ این بنای عظیم زبانی، صدها زبان دیگر هستند که تحت نظارت یک کمیسر اقلیت‌های زبانی قرار دارند، لیکن نظرات این کمیسر صرفاً جنبهٔ مشورتی دارد و فاقد اعتبار قانونی است.
به طور کلی، در هند ۱۶۵۰ زبان وجود دارد که از این تعداد ۴۰۰ زبان جزو زبان‌های ارتباطی‌اند و ۲۲ زبان مورد استفادهٔ ۷۵ درصد از مردم هند هستند که نام آنها در قانون اساسی ذکر شده است. قانون اساسی، حفاظت از زبان‌هایی را که در فهرست ذکر نشده‌اند، تضمین کرده است، اما فقط ۶۰ درصد از آنها در مدارس آموزش داده می‌شوند که از آن میان، ۱۱ زبان به عنوان زبان‌های اقلیت یا قبیله‌ای تلقی می‌شوند.
یک نکتهٔ عجیب: زبان هندی که به همراه انگلیسی، زبان رسمی کشور اعلام شده است، فقط زبان ۴۰ درصد از مردم این کشور است و در نتیجه زبانی در اقلیت به شمار می‌رود. از آنجا که زبان عنصری کاملاً مرتبط با هویت قومی و مذهبی است، مسئلهٔ اقلیت‌ها دارای پیچیدگی بسیار است. به طور مثال، زبان مسلمانان، اردو؛ زبان سیک‌ها، پنجابی‌ها و زبان آنگلو- هندی‌ها، انگلیسی است. بیش از تعداد ۶۰۰ نفر از اقلیت قبیله‌ای ساکن در مناطق کوهستانی نیز به زبان‌هایی سخن می‌گویند که قانون اساسی آنها را به رسمیت شناخته است اما در مدارس آموزش داده نمی‌شوند.

فرمول سه‌زبانی

شبه قارهٔ هند بیش از یک میلیارد جمعیت دارد که ۳۵ درصد از آنها کمتر از ۱۵ سال سن دارند. وظیفهٔ دشواری که دولت هند عهده‌دار انجام آن است، اداره کردن نظامی آموزشی است که ۱۵۰ سال قدمت دارد و امروز شامل ۶۶۴۰۴۱ مدرسهٔ ابتدایی، ۲۱۹۶۲۶ مدرسهٔ دورهٔ اول متوسطه، ۱۳۳۴۹۲ مدرسه دورهٔ دوم متوسطه، ۲۹۷ دانشگاه، ۸۷۳۷ دانشکدهٔ آموزش عمومی و ۲۴۰۹ مؤسسهٔ حرفه‌ای است.

هند از زمان استقلال در سال ۱۹۴۷ سیاست‌های آموزشی‌ای را اجرا کرده است که هدف از آنها سوادآموزی همگانی و توسعهٔ اقتصادی؛ یعنی عوامل کلیدی برای وحدت مردمی با مذاهب، زبان‌ها، نظام‌های طبقاتی و فرهنگ‌های بسیار گوناگون بوده است.

کمیسیون آموزش متوسطهٔ دولت هند از سال ۱۹۵۲ طرحی را برای یک سیاست آموزشی چندزبانه مشتمل بر زبان‌های زیر ارائه کرد: زبان مادری، زبان منطقه‌ای (یا ایالتی)، هندی به عنوان زبان ارتباطات عمومی و یکی از زبان‌های کلاسیک (سانسکریت، یالی، عربی یا فارسی).

این طرح در سال ۱۹۶۱ بازنگری و با نام «فرمول سه‌زبانی» (TLF) ارائه شد که شامل زبان‌های مشروحه زیر بود: زبان منطقه‌ای؛ زبان هندی در نواحی غیرهندی زبان یا یک زبان غیر هندی در نواحی هندی زبان؛ به انضمام انگلیسی یا یک زبان دیگر اروپایی. سرانجام کمیسیون آموزش بین سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۶۶ روایت اصلاح شدهٔ دیگری را از فرمول سه‌زبانی ارائه کرد که عبارت‌اند از: زبان مادری یا زبان منطقه‌ای؛ یک زبان رسمی، هندی یا انگلیسی و یک زبان امروزی دیگر، هندی یا بیگانه.

طی ۱۲ سال آموزش ابتدایی و متوسطه، دروس از سال اول تا پنجم به زبان مادری یا منطقه‌ای و فرمول سه‌زبانی از سال ششم به اجرا گذاشته می‌شود.

فرمول جادویی وجود ندارد

فرمول سه‌زبانی که به عنوان قاعده‌ای ملی پذیرفته شده است، به طور دقیق در تمام ایالت‌ها اجرا نمی‌شود. این امر بیشتر طرحی فرضی است تا واقعیتی اجتماعی؛ هر چند زبان مادری در آغاز آموزش رسمی یا حتی در سراسر دوران مدرسه در اولویت قرار دارد، اما به هیچ وجه جنبهٔ اجباری ندارد. برخی از ایالت‌ها از قبیل تامیل نادو به جای سه زبان، دو زبان را آموزش می‌دهند؛ در برخی دیگر به جای آموزش یک زبان امروزی، زبانی کلاسیک همچون سانسکریت یا عربی آموزش داده می‌شود. در بعضی از مدارس به جای هندی، فرانسه یا آلمانی را می‌آموزند.

آیا این قصوری در سیاست ایالتی است یا چنان‌که توضیح خواهیم داد، یک سیاست زبانی پویا و نرمش‌پذیر است که می‌کوشد سنت و تجدد را از یک سو با مسئولیت‌های نهادی و از سویی دیگر با مسئولیت‌های مدنی سازگار کند؟

این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که هرچند زبان‌های قبیله‌ای/ اقلیتی با هویت فرهنگی، مذهبی و قومی دارای پیوند نزدیکی هستند، اما درعین حال در زندگی معاصر «بی‌فایده»اند. گروه‌های اقلیتی بین دو گرایش دست به انتخاب می‌زنند: برخی درپی دستیابی به حقوق خود هستند و برای نیل به وضعیتی رسمی برای زبان خویش تلاش می‌کنند، در صورتی که برخی دیگر ادغام شدن در اکثریت را برمی‌گزینند.

بحث‌هایی در جریان است تا به منظور نجات زبان‌های اقلیت و حفظ میراث یک هزارساله‌ای که این زبان‌ها حامل آن‌اند، فرمول سه‌زبانی به فرمول چهارزبانی تبدیل شود، اما هنوز هیچ چیز معلوم نیست.

اگر در مدرسه‌ای حداقل ۱۰ دانش‌آموز به یکی از زبان‌های اقلیت به عنوان زبان مادری‌شان سخن بگویند، احتمال دارد که ایالت تدریس به آن زبان را اجرا کند، لیکن واقعیت این است که اغلب والدین ترجیح می‌دهند که فرزندانشان به زبان انگلیسی تحصیل کنند. زبان‌های «غیرمجاز» «ارزش بازاری» ندارند و میل به پیشرفت اجتماعی غالباً موضوع هویت اجتماعی ـ فرهنگی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

آپاسامی موروگایان
زبان‌شناس هندی، استاد مدرسهٔ عملی در تحصیلات عالی، پاریس

کانون:

هیوبرت ریوز

هدف از سال بین‌المللی «سیارهٔ زمین» که روز ۱۲ فوریه در یونسکو اعلام شد، قرار دادن علوم زمین‌شناسی در خدمت بشریت است. در سال ۲۰۰۸ یونسکو و اتحادیهٔ بین‌المللی علوم زمین‌شناسی تصمیم گرفتند توسعهٔ پایدار و ترویج «علوم زمین» (زمین‌شناسی، ژئوفیزیک، دیرین‌شناسی و هواشناسی ...) را در صدر اولویت‌های خود قرار دهند. این پیمانی راستین برای دنیایی بهتر است. پیام، به مناسبت اعلام این سال بین‌المللی گفت‌وگویی را با هیوبرت ریوز، اختر فیزیکدان نامدار کانادایی (اهل کبک) ترتیب داده است.

گفت‌وگو از: یاسمینا شوپووا

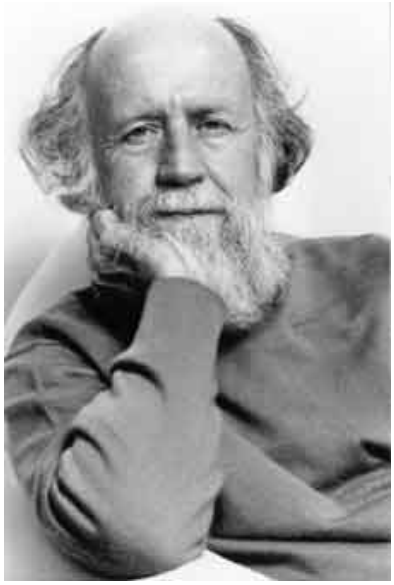

چرا شما از کیهان بی‌کرانه به سراغ سیارهٔ آسیب‌پذیر و کوچک خودمان آمدید؟

چون هر چند اخترشناسی به ما می‌گوید که چطور روی زمین پدیدار شدیم، بوم‌شناسی به ما می‌آموزد که چگونه در اینجا زندگی کنیم. ما از شگفتی‌های ستارگان و کهکشان‌ها که با گذشتهٔ ما و با حضورمان روی زمین مرتبط هستند ـ از قبیل تشکیل اتم‌ها در ستاره‌ها و نظایر آن ـ آگاه می‌شویم و پی می‌بریم که هستی ما روی زمین در مخاطره است. مگر می‌توان نگران نشد؟

مردم اغلب به من می‌گویند: «شما پیشتر از کهکشان‌ها سخن می‌گفتید و ما به رؤیا می‌رفتیم اما اکنون از واقعیات ناخوشایند حرف می‌زنید.» من در پاسخ می‌گویم که باید واقع‌نگر بود، ما نباید وقت مان را به رؤیاپردازی بگذرانیم، نباید مثل کبک سرمان را زیر برف کنیم، .باید از وضعیت زمین به خوبی آگاه باشیم تا بدانیم که چه کاری باید برایش انجام دهیم.

من تدریجاً به سراغ مسئلهٔ محیط‌زیست رفتم، طی سخنرانی‌هایم در دههٔ ۸۰ به این موضوع اشاراتی می‌کردم. به‌تدریج اهمیت این موضوع برایم افزایش یافت تا اینکه به مسئله‌ای حاد تبدیل شد. در عین حال من هنوز دربارهٔ اخترشناسی نیز سخنرانی می‌کنم.

من می‌کوشم مفید حرف بزنم. من با کسانی سخن می‌گویم که چندان به مسائل زیست‌محیطی نمی‌پردازند. به طور مثال، تاکنون برای گروه‌هایی چون دلالان مسکن، سردفتران و رانندگان کامیون سخنرانی کرده‌ام ... وقتی برای آنها توضیح می‌دهی که وضعیت چگونه است، مات‌شان می‌برد.

آیا احساس خطر می‌کنید؟

نه به اندازه‌ای که چند سال قبل می‌کردم. لیکن با چنان تغییری که در سراسر جهان صورت گرفته است، من امروز بیشتر دلگرم شده‌ام. خیلی‌ها از من می‌پرسند که خوش‌بینم یا بدبین؛ من در جواب آنها جمله‌ای از ژان مونه، یکی از بنیانگذاران اروپا نقل می‌کنم که ۵۰ سال پیش، زمانی که هیچ‌کس به راستی به تشکیل اروپای واحد باور نداشت گفته است: «خوش‌بین یا بدبین بودن مهم نیست. مهم، مصمم بودن است».

باید بگویم که طی دو سال گذشته آگاهی عمومی نسبت به مشکلات زیست‌محیطی بسیار افزایش یافته است و این تحول ناشی از کوشش‌های کسانی چون ال گور امریکایی (برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل سال ۲۰۰۷)، نیکولا هولو بوم‌شناس فرانسوی که پیمان زیست‌محیطی وی (۲۰۰۶) سیاستمداران را به موضع‌گیری کشاند و نیکلاس سترن اقتصاددان انگلیسی که هزینهٔ گرم شدن کرهٔ زمین را میلیاردها دلار تخمین زد (گزارش سترن در مورد اقتصاد تغییرات اقلیمی سال ۲۰۰۶) می‌باشد.

شما در سال ۲۰۰۱ به ریاست اتحادیهٔ مخالفان شکار(روک) رسیدید؟

روک در سال ۱۹۷۶، در دوره‌ای که شکار کردن در فرانسه تحت هیچ نظارتی نبود، به همت تئودور مونو تأسیس شد. وی به ریاست اتحادیه برگزیده شد و پس از مرگ او در سال ۲۰۰۱ از من خواستند این سمت را به عهده بگیرم. امروزه مسائل تغییر کرده و به تبع آن اهداف اتحادیه و نام آن هم تغییر یافته است. امروزه نام اتحادیهٔ لیگ روک برای حفظ حیات وحش به کار می‌رود.

آنچه امروز باعث نگرانی شدید ماست، نابودی مکان‌های طبیعی و نیز حشره‌کش‌هایی است که مسبب روندی موسوم به «زوال تنوع زیستی» هستند. سرعتی که ما در نابود کردن انواع جانوری و گیاهی نشان می‌دهیم، یکی از نگران‌کننده‌ترین مسائل است. گونه‌ها در طبیعت از یکدیگر مستقل نیستند، نابودی هر یک از آنها زمینه‌ساز نابودی بسیاری از نمونه‌های دیگر است و بدین‌سان نظام زیستی تضعیف می‌شود.

یک مثال تکان‌دهنده به زنبوران مربوط می‌شود. نابودی سریع زنبوران به تقلیل گرده‌افشانی درختان منجر می‌شود و بدون گرده‌افشانی، میوه‌ای وجود نخواهد داشت بدیهی است که میوه‌ها دارای نقشی اساسی در بقای انسان هستند.

به محض نابودی یکی از اجزای این عمارت زندگی، که طی میلیون‌ها سال بنا شده و استحکام آن متکی بر همبستگی گونه‌هاست، کل عمارت تضعیف می‌شود. تأکید می‌کنم که تنوع زیستی ضامن بقای ماست.

آیا سرعت تصمیم‌گیرندگان سیاسی در واکنش نشان دادن کافی است؟

«گرنل محیط‌زیست» (مجمع دولت فرانسه برای محیط‌زیست) که در ماه اکتبر سال ۲۰۰۷ برگزار شد، در این زمینه مثال خوبی است. نیکولا سرکوزی به قولی که داده بود، عمل کرد. بسیاری از اوقات سیاستمداران به قول‌هایشان عمل نمی‌کنند.

نوآوری گرنل در گردآوری شرکت‌کنندگانی با باورهای متضاد بود؛ به طور مثال: کشاورزانی که مدافع کشاورزی متکی به استعمال آفت‌کش‌ها هستند و گروه‌های مدافع محیط‌زیست. گرنل به راستی یک پیشرفت بزرگ است. من به دلایلی حتی معتقدم که حرف آنها با عمل نیز همراه خواهد شد، زیرا بالاخره مردم دیوانه نیستند و حتی کسانی که نسبت به نابودی پروانه‌ها یا گل‌های وحشی کاملاً بی‌اعتنا بودند، حالا دارند پی می‌برند که اگر امروز در اقدامات مثبت سرمایه‌گذاری نکنند، در آینده برایشان گران‌تر تمام خواهد شد.

در کشورهای دیگر؟

جورج بوش جلوی همه چیز را گرفت، اما ایالت‌هایی چون کالیفرنیا یا نیوانگلند بی‌اندازه «سبز» شده‌اند. در اروپا، کشورهای شمال معمولاً فعال‌ترند. فرانسه بیدار شده است، اسپانیا دارد تکان می‌خورد. اما مهم‌تر از همه اینکه چین نیز در حال خیزش است. با این وصف، از هند اخبار خوبی نداریم، اما گمان می‌کنم که اوضاع آنجا نیز بهتر شود، زیرا مردم نسبت به چیزهای زیادی آگاهی پیدا کرده‌اند.

آیا امید به ایجاد یک گرنل در ابعاد بین‌المللی، مثلاً به ابتکار یونسکو نوعی خیالبافی است؟

بسیار عالی است که دولت‌ها به سخن نهادهای جامعهٔ مدنی گوش فرا دهند و بگذارند که آنها در تحولات جهانی شریک شوند و چه بهتر که این امر زیر نظر یونسکو باشد.

برای خاتمهٔ گفت‌وگو، پرسشی دیگر را مطرح می‌کنیم که ممکن است آن نیز خیالبافانه به نظر آید، آیا تصور می‌کنید که اگر ما سیارهٔ زمین را نابود کنیم، سیارهٔ دیگری وجود دارد که بتواند محل سکونت انسان باشد؟

نمی‌دانم. کسانی هستند که معتقدند اگر اوضاع روی زمین بسیار وخیم شود، بشر به سیارهٔ دیگری خواهد رفت. به نظر من این راه‌حل مناسبی نیست. زیرا وقتی نمی‌توانیم سیارهٔ خودمان را حفظ کنیم، مشکلاتمان را به سیارهٔ دیگر نیز انتقال خواهیم داد.

نقطهٔ عطف‌ها

«شاهزاده دکتر»

شاهزاده وونگسا دیراج سانید، فرزند رامای دوم پادشاه تایلند (۱۸۲۴ـ۱۸۰۹)، که دویست سال پیش به دنیا آمد، زندگی خود را وقف گسترش صلح، بهداشت و فرهنگ در کشورش کرد. یونسکو به پاس کوشش‌های این شاهزاده، در مراسم بزرگداشت سالگرد تولد وی مشارکت می‌کند. او هفدهمین تبعهٔ تایلندی است که به این افتخار نائل می‌شود.

فرا چائو باروماوونگسه تر کروم لوآنگ وونگسا دیراج سانید (۱۸۷۱ـ ۱۸۰۸) یکی از پسران شاه رامای دوم (۱۸۲۴ـ۱۸۰۹) بود که اقدامات بسیار مفیدی را در زمینه‌های سیاسی، علمی و فرهنگی برای کشورش تایلند انجام داد. او بدون هیچ‌گونه تعصبی، نزد مبلغان مسیحی خارجی دانش می‌آموخت و این دانش را برای خدمت‌رسانی به مردم کشورش به کار می‌گرفت. او در بین خانوادهٔ سطنتی به عنوان فردی تجددگرا مورد ستایش بود.

شاهزاده وونگسا دیراج سانید، بخش عمده ای از زندگی خود را صرف مذاکرات مربوط به صلح و رفاه کشورش کرد. او به لحاظ تسلط بر زبان انگلیسی و تبحر در دیپلماسی، در عرصهٔ روابط بین‌المللی تایلند طی دورهٔ سلطنت برادرش شاه رامای پنجم (۱۸۶۸ـ۱۸۵۱) مهم‌ترین شاهزاده به شمار می‌رفت.

کشورهای اروپایی در دوران استعمار در قرن نوزدهم به فکر مستعمره کردن کشورهایی در جنوب شرقی آسیا افتادند. تایلند ـ در آن زمان سیام ـ از این حرکت استعماری مصون نماند. شاهزاده وونگسا دیراج سانید از جانب شاه رامای چهارم به ریاست هیئت مذاکره‌کنندهٔ سیام منصوب شد و معاهدات متعددی را با کشورهای غربی از جمله کشورهای بریتانیا، فرانسه، پروس، دانمارک، و ایالات متحده آمریکا منعقد کرد. هدف از این معاهدات تحکیم روابط سیاسی، حقوقی و تجارت آزاد بین سیام و سایر کشورها بود. مهارت وی در مذاکره منجر به انعقاد چند توافقنامه شد که به منظور ایجاد موازنهٔ قدرت بین سیام با هر یک از کشورهای غربی بود. این امر نه تنها برای حفظ صلح مفید بود، بلکه در راستای گشوده شدن کشور تایلند به روی جهانِ تجدّد نیز ثمربخش واقع شد.

دیپلمات، دانشمند و شاعر

شاهزاده وونگسا دیراج سانید ـ حامی ترویج علوم ـ نخستین پزشک تایلندی بود که گنه‌گنه، (دارویی غربی) را برای معالجهٔ مالاریا وارد کرد و به صورتی موفقیت‌آمیز در مورد بیماران به کار برد.

مادر وی، چائوچوم مارندا پرانگ، از اخلاف خاندان سلطنتی بنگچانگ ـ که وظیفهٔ حفظ و انتقال طب سنتی تایلند را برعهده داشتند ـ بود. شاهزاده، دانش مربوط به طب غربی را از مبلّغان مسیحی که در اوایل دوران حکومت خاندان چاکری (۱۸۵۱ـ۱۷۸۲) در تایلند مقیم بودند، آموخت. شاهزاده طی سلطنت شاه رامای سوم (۱۸۵۱ـ۱۸۱۴) و نیز برادرش به ریاست ادارهٔ طب سلطنتی رسید و به عنوان پزشک شخصی رامای چهارم خدمت کرد. خارجیان مقیم تایلند او را «شاهزاده دکتر» لقب داده بودند.

شاهزاده به طب سنتی تایلند نیز علاقه‌مند بود. او خصوصیات ۱۶۶ نوع گیاه را مطالعه کرد و نخستین کتاب درسی را در رشتهٔ طب سنتی گیاهی تایلند به رشتهٔ تحریر درآورد. این کتاب را که چند بار طی سال های (۱۹۲۲، ۱۹۸۴، ۱۹۹۱ و ۲۰۰۳) تجدید چاپ شده است، می‌توان در کتابخانهٔ کاخ تاپرا، در دانشگاه سیلپاکرون بانکوک یافت. شاهزاده که به لحاظ مهارت‌های پزشکی معروفیت بی شماری یافته بود، دعوتنامه‌های بسیاری را از مؤسسات پزشکی اروپا برای عضویت دریافت کرد. او همچنین اولین پزشک تایلندی بود که مدرک دکتری را از دانشکدهٔ پزشکی نیویورک کسب کرد.

در عین حال، شاهزاده وونگسا دیراج سانید، نقش برجسته‌ای را در عرصهٔ ادبیات نیز ایفا کرد. او یک کتاب دستور زبان تای موسوم به جنیدا مانی را که از دوران آیوتهایا باقی مانده بود، تصحیح کرد. این کتاب در سلطنت شاه رامای پنجم به عنوان نخستین کتاب درسی دستور زبان در برنامهٔ مدارس سراسر کشور گنجانده شد. او سالنامهٔ آیوتهایا (نشر دستخط سلطنتی) را که اولین کتاب تاریخ تای به شمار می‌رود، مورد تجدیدنظر قرار داد. این کتاب در سال ۲۰۰۵ تجدید چاپ شد. او شعرهایی نیز سروده است که برخی از آنها چون پلنگ یائو سامجای و نیرات فرا پاتوم پاتون به ترتیب در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ چاپ شدند. آثار ادبی شاهزاده در کتابخانهٔ چولالونگکورن در بانکوک نگهداری می‌شود.

واچارا سانگسریسین
روزنامه‌نگار نشریهٔ نیشن (تایلند)

نگاه پیام به گذشته

پیام یونسکو از ابتدای انتشار، شماره‌ها و مقاله‌های متعددی را به مسائل مرتبط با زبان‌ها اختصاص داده است.

چند مثال معدود:

http://unesdoc.unesco.org/ulis/fre/index.shtml

جهان‌ها در قالب کلمات، فوریه ۱۹۹۴.

قدرت زبان اثر (کلود اژژ) ـ مقالهٔ منتشر شده در ماه مارس ۱۹۸۶.

گنجینه‌ای از زبان‌ها، ژوئیهٔ ۱۹۸۳.

شرکا

اس آی ال اینترنشنال

اس آی ال اینترنشنال که هفتاد سال قبل تأسیس شده است، در خدمت‌رسانی به جوامع زبان‌های کمتر شناخته شده تخصص دارد. اس آی ال تحلیل‌های زبانی را در مورد ۱۸۰۰ زبان به عمل آورده است که ۱/۲ میلیارد نفر در بیش از هفتاد کشور جهان به آنها سخن می‌گویند. اس آی ال که از حدود پنجاه سال قبل با یونسکو مشارکت دارد، فعلاً در زمینهٔ تکثر زبانی در سایبر اسپیس، آموزش چندزبانی و حفظ ترویج زبان‌های در مخاطره افتاده با یونسکو همکاری می‌کند.

اتحادیهٔ لاتین

اتحادیهٔ لاتین، در سال ۱۹۵۴ به موجب کنوانسیون مادرید برای تقویت و ترویج میراث فرهنگی و هویت‌های جهان لاتین تأسیس شد. اتحادیهٔ لاتین با انجام فعالیت در چهار قارهٔ جهان می‌کوشد تا آگاهی عمومی نسبت به فرهنگ‌ها و زبان‌های لاتین را با انجام اقداماتی در سه عرصه شامل: فرهنگ و ارتباطات، ترویج و آموزش زبان، صنعت زبان و اصطلاح‌شناسی توسعه دهد.

فرهنگستان زبان‌های آفریقا

فرهنگستان زبان‌های آفریقا که در سال ۲۰۰۱ در مالی تأسیس شد، مسئول کلیهٔ مسائل مربوط به زبان در قارهٔ آفریقاست. هدف این فرهنگستان، ایجاد مشارکتی راستین بین زبان‌های آفریقایی و دیگر زبان‌های مورد استفاده در این قاره (انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی، پرتغالی ...) در چارچوب وحدت آفریقاست.